

# شعر و شاعری چه نقش و سودی برای جامعه دارند

## چرا کسروی جشن کتابسوزان اعمال می‌کرد

همانطور که یک جامعه آمیزه‌ای از آدمیان مختلف با نژاد، قیافه، زبان، عادات، شغل، مهارت، اندیشه، ذایقه و ذوق متفاوت می‌باشد. پس هر قشر و هر طبقه از جامعه نقشی ویژه و مربوط به خود را در جامعه دارا می‌باشند. صنعتگران، تاجران، کارکنان دولت، ورزشکاران، ادیبان، هنرمندان، نخبگان اجتماعی، دانشمندان و اندیشمندان و کلا هر فرد و هر گروه اجتماعی از نقشی منحصر به خود برخوردارند. در این راستا و با وجود نقشهای مختلف مردمی، تاثیرات گوناگونی نیز از هر صنف و فرقه اجتماعی در جامعه برجا می‌ماند. نقش برخی شایان و قابل توجه و نقش برخی نیز بسیار ناچیز می‌نماید. برخی در ترقی کشورها و پیشرفت نظام اجتماعی اثربخشی چشمگیر دارند و می‌توان آنان را عامل درخشش و تحول یک کشور پنداشت نمود و برخی نیز صرفاً زندگی می‌کنند تا زندگی کنند. براین اساس چنانچه در چارچوب تئوری سیستمی، یک جامعه هدف در کنشی سیستماتیک از یک مجموعه با اجزای متناسب، متوازن و متجانس تشکیل شده و در یک همگرایی هماهنگ و همگام برای سوق به هدفی معین همکاری کنند. پس بیگمان با یک جامعه متعادل، چابک و پویا روبرو هستیم که از سیر پیشرفت و راندمان مناسبی برخوردار می‌باشد.

دراصل شاید در دورانهای پیشین، نظام زندگی پیچیدگی امروزی را نداشت و مناسبات زیستی جوامع بسیار ساده و معمولی بودند و کنش سیستمی معنایی نداشت. ولی در دوران کنونی و با وجود پیچش در معادلات زندگی و ارتباطات اجتماعی، دانش، مهارت، تقسیم وظایف و تخصص گرایی علمی در حوزه های زندگی ارج و ارزش گزافی پیدا کرده‌اند. لذا ضمن رخدادهای متنوع شغل و نقش، افراد زبردست و کاردان از ارزش اجتماعی بیشتری نسبت به افراد ناتوان و کم توان در جامعه برخوردار می‌باشند. برای نمونه می‌توان گفت که بازرگانان چیره دست کارکرد موثری در کسب و کار جامعه ایفا می‌کنند. صنعتگران در تولیدگری و کارآفرینی نقش بی بدیلی را دارند. دانشمندان و اندیشه ورزان در تولید دانش و علم و تعالی جامعه بسیار موثرند. در این بین شاید این افراد و گروه ها در کسب سرمایه مالی، ثروتمندی و رفاه اجتماعی بسیار موثر نمایش داده شوند. اما در مقابل نیز افراد و طبقاتی از جامعه هستند که جلوه‌های ارزشمند و پراثری در حوزه‌های بهینه سازی روان و لطافت روح اجتماعی- فردی دارند و از نقش مهم و موثری در روایی و بشاشت جامعه بهره مندند. این رسته‌های اجتماعی کسانی هستند که وظیفه شادابی و طراوت جامعه را در دست دارند و جامعه را از اضطراب، غمناکی، استرس و پژمردگی نجات می‌دهند. در حقیقت امر هرچند رده‌ها و صنوف حوزه‌های اقتصادی و رفاه کشوری، جایگاهی پرفروغ در اهتزاز و آرامش و آسایش زیستی مردم و سعادت اجتماعی دارند. ولی لایه‌های کارکردی در حوزه‌های هنر، نمایش، نقاشی، ادبیات، رمان، شعر، موسیقی، سینما، ورزش، رسانه، روانشناسی، جامعه شناختی و انسان شناسی رل با اهمیتی در لطافت، شادمانی و خوش منشی اجتماعی برعهده دارند. از باب اهمیت شعر و موسیقی کنفسیوس گفته است: «شعر منش انسانی رامی‌سازد، آیین مردم‌داری به میانجی آداب و تشریفات، منش را می‌پرورد و موسیقی، منش را کمال می‌بخشد».

هرچه این بیان نقش شعر را در سامانه زیست انسانی مشخص می‌کند. ولی در عین حال همانطور که در فرازهای بالاتر بیان شد، شاید به جهت تغییر در معادلات زیستی در روزگاران کنونی و فراگشت دنیا بسوی پیچیدگی بیشتر و بیشتر، جایگاه دانش و علم در جهان مستحکم و برجسته تر شده و امروز مناسبات قدیمی مسلماً تغییر یافته‌اند. لذا می‌بینیم فضای بشریت در هر لحظه با دانش و علم جدیدی مواجه می‌باشد و موضوعات اختراع و اکتشاف، توفندگی و شدت زیادی را در زندگی بشریت پیدا کرده‌اند. دانش و علم ایستایی ندارند و در هر دم از گذار زندگی، با تولید و خلق دانش‌های نوین و علوم جدید مواجه می‌باشیم. این تحول اساسی ترین فرق دنیای امروز با دنیای گذشته تلقی می‌گردد.

و در این موازات اگر در دوران پیشین شعر و شاعری عناصری ارزشمند بشمار می‌آمدند و شاعران ارزش اجتماعی گرانسنگ و والایی داشتند. ولی برمبنای تئوری دیالکتیک هگلی و تغییر مداوم در هستی، این تناسب تغییر یافته و در دنیای امروزین، شعر و شاعری اثربخشی گذشته را ندارند و یا حتی عاملیت دانایی شمرده نمی‌شوند. در قدیم شعر عنصر حکمت محسوب می‌شد و شاعران نیز بعنوان فرزنانگان اجتماعی نقش خوبی در جوامع داشتند. شعرا با طبع و استعداد منحصر به خود، معلومات و مفروضات ذهنی خویش را بصورت نوای خوش و دلنشین تراوش می‌دادند. شعر با این ماهیت، به آسانی بر قلوب مردمی می‌نشست و حفظ نمودن شعر شعرای بزرگ و سرایش شعر فردی عملی عالمانه تصور می‌شد. ویل دورانت در صفحه ۵۳۶ در بخش حافظ از کتاب اصلاح دینی (مجموعه تاریخ تمدن) بیان می‌نماید: «و چنین بود که در ایران از هر دو مرد یکی شعر می‌سرود و پادشاهان شعرا را تقریباً به اندازه معشوقه‌ها و خوشنویسان و سرداران خود عزیز و محترم می‌داشتند. شاعران ایرانی از کناره مدیترانه تا رودخانه گنگ و از یمن تا سمرقند شهرت یافتند. ولی همه آنها سر تکریم در مقابل شمس‌الدین محمد حافظ فرود می‌آوردند و مقام او را از سعدی شیرین سخن هم بالاتر می‌شمردند». به همین لحاظ در آن دنیای ساده و کم پیچش، شعر بعنوان سخن حکیمانه و شاعر نیز بعنوان شخص حکیم و دانای اجتماعی، از جایگاهی شامخ و متعالی در جوامع بشری و از جمله در ایران قدیم برخوردار بودند. این مطلب بیانگر همین موضوع است که در آن زمان شعر ذاتاً مفهومی چون دانش<sup>۱</sup> در ماهیت دنیای امروزین را داشت و شعر با محتوایی از دانستنی، آگاهی و درس، آدمی را به خوبی‌ها رهنون می‌نمود.

حال آنکه در واقعیت و طبیعت هویتی در دنیای امروزین، شعر سرشت و اصالت دانش را ندارد و نمی‌توان شعر را دانش نامید. در واقع شعر با ماهیت ذکرشده و نیاز به خوشایندی آن در بین همگان، هویتی همسان با دانش را در جامعه ندارد. چراکه برخلاف دانش، شعر ماهیتا نقشی در راست گرای و سازندگی جامعه ایفا نمی‌کند. و شعرا نیز بسان یک فرد خوش ذوق و خوش قریحه، نمی‌توانند همتای یک دانشمند و اندیشمند اجتماعی قلمداد شوند. این اصل نمایانگر آنست که نخبگان اجتماعی چون شاعران نباید بعنوان یک هنجار گمراهی، جای دانایان دانش پرور را در جامعه غصب کنند. و دقیقاً هرکدام در جای خود دیده گردند.

---

۱ - دانش در ماهیت امروزین خود و نمادی در مقابل جهل و مجهول، انباشتی از دانستنی‌ها و معلومات محسوب می‌شود که نقش ادراک، شناخت و کشف مجهولات و ناشناخته‌ها را دارا می‌باشد.

این خلط دیدگاه در جامعه ایران سبب آن شده که از دیرباز در مورد نقش شاعران و عنصر شعر، مجادلات و کشمکشهای پرمنافشه‌ای در بین نظریه پردازان حوزه‌های اجتماعی- انسانی در طول تاریخ ایران ایجاد گردد. از این روی است که علی دشتی در کتاب بیست و سه سال می‌نویسد: «آثار کسروی پیرامون شعر و شاعری بی تردید ذوق بسیاری از شاعران زمان خود را کور کرد. او عاشق بحث و گفتگو بود. اما مقابله با او از همه کس بر نمی‌آمد. زیرا در محدوده مذهب و تاریخ، اطلاعات بسیار و در بحث، مهارت و استعدادی استثنایی داشت. کسروی روز یکم دیماه را «روزیه» نامیده بود و در این روز جشن کتابسوزان در خانه خود برپا می‌کرد. کتابهایی مانند رباعیات خیام، دیوان حافظ، گلستان و بوستان سعدی، مثنوی و [برخی کتب بی حاصل] را به آتش می‌انداخت. جشن با سخنرانی کسروی آغاز می‌شد. وی هر کتابی را که برمی‌داشت، پیش از آنکه به آتش بخاری خانه خود اندازد، پیرامون مفاسد آن کتاب مطالبی بیان می‌داشت و آنگاه به شعله‌های سوزان می‌سپرد. در این مراسم برخی از یاران او نیز مطالبی در تأیید عقاید کسروی بیان می‌کردند.»

البته این بیان درباب وجود کشمکش تاریخی در قبال عنصر شعر تناقضی با ضرورت و ارزندگی شعر در جامعه ندارد. و پرواضح است شعر در راستای یک نیاز اجتماعی، هنری ژرف در جامعه بشری انگاشته شده و شاعران در ماهیت هنرور، محبوبیت شگرفی در بین مردم دارند. و اگرچه شعرای والامرتبه و سرامدی همچون حافظ، سعدی، مولانا، رودکی، خیام، فردوسی و خیلی دیگر از این خطه برخاسته‌اند و هر کدام آثار بی بدیل را برجای گذاشته‌اند. اما به راستی بجز فردوسی که زنده کننده تاریخ پارس کهن در دوران پس از اسلام بوده و در پویانمایی زبان پارسی زحمات طاقت فرسای را متحمل شده و با شاهنامه فصل جدیدی از زبان و تاریخ پارسی را در دوران پس از حمله اعراب زنده نمود. اما دیگر شعرا چه نفعی را برای تحول و روشنگری اجتماعی برجای گذاشته‌اند. در دوران معاصر نیز با شاعران متعددی مواجه می‌باشیم که شعر با زبان پارسی را دگرش دادند و شعرنو را آفریدند. ولی به واقع نفع اجتماعی حاصل از عملکرد سترگ این شاعران بزرگوار از گذشته تا به امروز چه بوده است؟! به واقع به استثنای تنی چند که بواسطه نوشته‌های آنان اندکی روشنگری بر طول تاریخ ایران زمین ریخته شده، آیا این حجم از شاعران و نویسندگان رنگارنگ و با استعداد (در زمینه نویسش و شعر) چه اثری برای تحول تاریخی و نوین سازی ایران ترسیم شده است؟! مگر نمی‌دانیم که بیشترین شعرای شاخص ایرانی در دوران معاصر، مبارزین ضدحاکمی بیش نیستند. دلاوران پیکارگری که ممتازترین آنان جز ضدیت با نظام حاکم در دوران قاجار و پهلوی و همراهی با جنبش مشروطه، کارنامه اثربخشی در تحول و تغییرات اجتماعی بجا نگذاشته‌اند. همانانی که با همراهی دیگر مبارزین سلحشور در طول دو قرن اخیر، هیچ برابند نظری- عملی برای دگرش یا نوگرایی ایران زمین نداشته‌اند. زیرا که در طول دو صده گذشته، تمامی کوشش و کنش آنان حول محور مبارزات رهایی بخش و مخالفت با حکومت‌های حاکم بوده است. جنبشها و تحرکاتی که از نگاه نویسندگان این سطور همیشه کور بوده‌اند و در ماورای نتایج آن اقدامات، یقیناً چیزی جز پیدایش وضعیت حاضر را نمی‌توان پندار نمود. معرف کور بودن تحرکات طیف شاعرگری و شعرگرایی در جامعه ایران به جهت آنست که بدانیم نه تنها در طیف شعرگرایی، بلکه در کلیه امور زندگی، بدون هدفگذاری مشخص و معین حرکت کرده‌ایم و عظیم‌ترین تحرکات و

جنبشهای اجتماعی در این سرزمین صرفاً ماهیت مبارزه‌گری و ستیزه‌جویی داشته‌اند. و به راستی اگر آن تلاشها الگومند و آراسته به دانایی اجتماعی بودند، قطعاً نتیجه آن در طول تاریخ سرزمینی ایران، جامعه‌ای با کیفیت امروزی نبود! بیشترین نمود این انحراف اجتماعی با نام مبارزه با حاکمان وقت و نتایج غیرقابل قبول آن، بدان جهت است که می‌دانیم عمده راهکارهای نجات‌بخش و تشکیلات مبارزاتی، گرایش به چپ یا همان حکومت قدرتمند شوروی داشته و حزب توده سردمدار راهکردهای مبارزاتی و شورشهای اجتماعی در ایران بوده است. حتی شعرای پیشگام همانند نیما یوشیج و شاملو و خیلی‌های دیگر، صرفاً در همگرایی با چپ‌های افراطی و گرایش سیاسی به حزب توده و طیفهای مرتبط با آنان گام برداشته‌اند. در بعد دیگر و وجه مبارزات دینی با رهبری روحانیت پیشرو، هویت مبارزات هرگز هدفگذاری نتیجه‌گرا با اهداف عالی و مدرن دربر نداشته و عموماً برنامه مبارزاتی آنان ماهیت فقهی داشته است. لذا می‌بینیم که امروز با چه وضعیتی مواجه می‌باشیم و نتیجه نهایی مبارزات رهایی‌بخش طولانی، چیزی جز سردرگمی کنونی نیست.

در مجموع همانطور که از این نوشته مستفاد می‌گردد، این نوشتار هدف منکوب نمودن سازه شعر یا فرد شاعر را دنبال نمی‌کند. بلکه منظور کلی آنست که به این درک برسیم که از از بستر شعر و شاعری، هیچگاه الگوی زیستی - فرهنگی برنخاسته و شعرای گرانقدر از طیفهای مختلف فکری، اندکی تغیر و تحول را در جامعه ایجاد نکرده‌اند و هیچیک نتوانسته‌اند برای این سرزمین موهبتی به ارمغان آورند. البته در این باب نمی‌توان فقط بر طبقه شعرای بزرگوار پارسی خرده گرفت. زیرا که در تاریخ این سرزمین ما هیچگاه برخوردار از جامعه فرهیختگی مناسب و متناسب نبوده‌ایم و پیوسته دلخوش به ادیبان، شاعران، قصه‌نویسان و نویسندگان جورواجور بوده‌ایم و از بستر نویسندگان الوان عایدی حاصل بخش و اثرگذار پیدا نکرده‌ایم. ما ملتی هستیم که در بزرگنمایی آنچه می‌خواهیم تبحر داریم. به آسانی افراد را به صدر و ذیل می‌رسانیم. اما متأسفانه در این فرایندهای صدر و ذیل، هیچ عنصر تحول‌گرا یا کارآمد با هویت پیشرفت‌گرای اجتماعی پدیدار نگشته است.

ضرورت دارد تا به این درک برسیم که هر چیزی باید در جای خود دیده گردد و از بزرگنمایی برخی سازه‌ها و کنشهای اجتماعی به جد خودداری نمود. اینکه امروز با فضایی از بهم ریختگی و بی‌توازی در جامعه ایران مواجه‌ایم همان شعار واقعی موجود در میدان جامعه و نزد طبقات اجتماعی است که «هیچ چیز در جای خود نیست». پس چنانچه سازه‌های اجتماعی به درستی تولید و ایجاد گردند و به درستی نیز بهره‌گیری شوند. بی‌تردید نقش و سود ارزشمندی در جامعه ایجاد می‌نمایند. ولی همانطور که در جامعه ما هیچ چیز در جای خود قرار ندارد. پس بی‌جهت نیست که بیان نمود عناصر شعر و شاعری نقشی فرای‌هنجار لازم و نیاز معمولی خود طی کرده‌اند. و چنین است که در راستای افراط‌گرایی مروج در جوامع جهان سوم، شعر هم بمانند خیلی دیگر امور بصورت افراطی رشد کرده است. و شوربختانه، آنقدری که مردم به کتاب شعر و داستان و کتابهای بی‌ثمر علاقه مندند و اشتیاق نشان می‌دهند یا در نمایشگاه کتاب، کتب شعر و دیوان اشعار شاعران ترویج دارند. مطلقاً کتب علمی و دانشهای نوزاد و نوین اصلاً جایی ندارند. و اگر هم کسروی به اشتباه شعر را ناچیز و ویرانگر می‌شمرد و متأسفانه روی به جشن کتابسوزی آورد. فقط به همین دلیل اوج‌گیری رفتارهای افراطی و تفریطی مردم و کژی پرواز شعر و قصه در جامعه ایران است.

و متاسفانه بهمین علت نیز است که صنعت چاپ در کشور ما نقشه راه مناسبی ندارد و قصه نویسان و شاعران بیشترین حجم و جایگاه را در صنعت چاپ و کتاب قبضه کرده‌اند. چه اگر ما از یک جامعه متوازن و متعادل برخوردار بودیم و دانش و تولید دانش در حوزه‌های انسانی و اجتماعی در جایگاه واقعی خود قرار می‌داشت و اندیشمندان تولیدگر دانش در حوزه‌های مذکور به نقش گذاری اصیل خود رسیده بودند. بی شک، هیچگاه کتابسوزی و نابودگری اعمال نمی‌شد و هر چیزی در جای خود می‌بود. زیرا جامعه سیر طبیعی داشت و با یک جامعه ساخته شده، یکدست، ساختارمند، هدف دار، با برنامه و برخوردار از نقشه راه روبرو بودیم. و نبود همین جو در جامعه ایران است که نویسنده را به نقد شعر و شاعری وادار نموده است (و نه اقدام به کتابسوزی). نویسنده مطلقاً با نابودگری بمانند کسروی مخالف است و اصل «روشنگری اجتماعی» را بر اصولی همچون نابودی و حذف و مبارزه‌گری، مرجح و شایسته می‌شمارد.